أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 اگر نظر شریف دوستان باشد در جلسه‌گذشته می‌خواستیم قدری راجع به مسائل فهم سلوكی و اختلاف این طریق با طریق جاذبه‌های ظاهری و غلبه حال كه در سایر مكاتب و طرق دیگر وجود دارد صحبت بشود كه البته به جهت نبودن وقت كافی آن بحث ناتمام ماند و به نظر هم نمی‌رسد كه مطلب تا كجا رسید و بعد پرداختیم به پاسخ بعضی از سوالات. البته سوالاتی كه در مرتبه‌قبل بود من با خودم آوردم واگر راجع به این جلسه هم سوالاتی هست و فرصت اجازه داد خب در خدمت دوستان هستیم.

 مسئله فهم و ادراك بسیار مسئله مهم و حیاتی‌ترین قضیه است و همان طوری كه در جلسه گذشته خدمت رفقا و دوستان عرض كردم ملزم دیدم خودم را كه باتوجه به كیفیت ارتقاء فكری و رشد روحی و نفسی و حالاتی كه مطرح و صحبت می‌شود مطالبی را خدمت دوستان عرض كنم. و آن طریقه و مسیری كه مورد نظر اولیاء الهی است آن طریقه و مسیر را برای دوستان قدری باز كنم گرچه تا به حال تمام صحبت های ما چنان چه مستحضر هستید بر محوریت تعقل و فهم دور می‌زده است و روی این مسئله بیش از سایر مسائل، بندهتوجه داشتم.

 یادم می‌آید تقریبا حدود چهار سال پیش پنج سال پیش كه خیلی به واسطه بروز بعضی از جریانات، بنده راجع به این مسئله دائما تذكر میدادم خدمت رفقا، یك روز یكی از افرادی كه دارای حالاتی بود و مسائلی داشت از مخدرات، ایشان آمد و اظهار داشت آقا شما راجع به مسائل تعقل و فهم و ادراك خیلی صحبت می‌كنید بهتر است راجع به مسائل حال و وجدو شور و عشق و محبت هم كه لازمه حركت سالك است به سوی پروردگار، مطالبی مطرح باشد تا تصور یك طرفه نشود. بنده به ایشان گفتم هر چه بر سر ما آمده است چه در زمان حیات مرحوم آقا رضوان اللَه علیه و بخصوص پس از فوت ایشان، به جهت كنار گذاشتن این قضیه بوده است و به طور كلی هر چه بر سر اسلام آمدهاست، چطور این كه ان‌شاءاللَه راجع به این مسئله توضیح خواهم داد، اینها برای این بوده كهاینها همه كنار گذاشته شده است.

 مسئله تعقل و فهم و كیفیت به كار انداختن عقل خدادادی بر عهده ما و سایر مسائل بر

 عهده شما، ما آن چه را كه مربوط به وظیفه خود است انجام می‌دهیم و راجع به بقیه‌مطالب دیگر ما صحبتی نداریم البته نه این كه صحبت نیست فعلا مجالش نیست حالا تا بعد راجع به سایر قضایا، ان‌شاءاللَه در جلسات آتی عنوان بصری راجع به این مسائل مفصلا صحبت خواهد شد. در آن مطالبی كه راجع به كیفیت ارتباط و عزلت و مسائل شخصی است و نحوه تجرید نفس و كیفیت و طرق آن، راجع به این قضیه مطالبی عرض خواهد شد.

 روایتی است كه این روایت را مرحوم آقا خیلی در مجالسشان می‌خواندند و افراد را به این مطلب توجه می‌دادند كه وقتی خداوند حضرت آدم را خلق كرد جبرائیل نازل شد و با خودش سه چیز را آورد یكی عقل و یكی دین و یكی حیا و شرم. و رو كرد به حضرت آدم و گفت خداوند سلام می‌رساند و می‌گوید یكی از این سه چیز را باید اختیار كنی، یاعقل را و یا دین را و یا حیا را. حضرت آدم از آن جایی كه عقل داشت عقل را اختیار كرد و عقل را برای خودش برگزید و این خیلی در آن نكته است كه در آن اگر انسان به این روایت توجه كند متوجه یك نكته بسیار دقیقی می‌شود لابد دوستان این سوال باید در آنها پیدا شده باشد وقتی كه هنوز جبرائیل عقل را در وجود آدم قرار نداد [ه بود] چرا آدم آمد عقل را اختیار كرد؟ یعنی آن حسّی كه آمد و با آن شاخصه هایی كه داشت عقل را برگزید و دین و حیا را كنارگذاشت در حالی كه هنوز عقل در وجود آدم قرارنگرفته است، این چطور ممكن است؟ پاسخ به این مسئله این است كه گرچه عقل به عنوان عقل عملی در وجود حضرت آدم نبود اما نفس خلقت روحی آدم و آن روحی كه داشت و تعلقی كه به حضرت پروردگار داشت، نفس آن روح عبارت است از نوری كه آن نور مایز بین حق و باطل است و آن نور برای او عقل را برگزید.

 و از این جا انسان استفاده می‌كندكه راه سلوك یعنی راه تعقل و راه سلوك یعنی راه تجرد نفس كه مساوی با تحقق علم است كه علم از صفات لازمه ذات پروردگار است یعنی در هر جا كه ذات الهی در آن جا جلوه گر است در آن جا علم وجود دارد و چون روح حضرت آدم، آن روح تجردی خودش، نه روح آلوده به دنیا و ذخارف دنیا و به رنگ و لعابها و به این نخود و لوبیاها و این جاذبه‌های عادی و ظاهری، وقتی كه آن روح به همان كیفیت خودش بوده پس بنابراین مساوی با علم بوده و حضرت آدم به واسطه علمی‌كه داشته عقل را اختیار می‌كند و برای خودش برمی‌گزیند.

 جبرائیل رو می‌كند به دین و حیا می‌گوید خب برگردید بر سر جای خودمان، یكی از اینها را آدم اختیار كرد كه عقل است و دو تای دیگر برگردند. آنها برنگشتند جبرائیل گفت چرا برنمی‌گردید در موطن و عالم خودتان؟ چرا برنمی‌گردید؟ یعنی آن حقیقت دین و حیا ممثل شده بود برای حضرت آدم‌

 به یك صورتی، برگردید به جای خودتان. آنها گفتند خداوند به ما امر كرده است كه در هر جا كه عقل است شما هم باید همان جا باشید و در آن جایی كه عقل نیست شما هم نمی‌توانید باشید.

 از ضمیمه كردن این مطالب این طور نتیجه گرفته می‌شود كه در هر جا عقل است در آن جا دین است و در آن جا حیا و شرم است و در هر جا كه قوه عاقله وجود ندارد تعقل وجود ندارد در آن جا دین هم وجود ندارد احساسات است اعمال است ادا و اطوار است سرخوش بودن به یك سری مسائل غیر واقعی است. چرا؟ چون تعقل وجود ندارد احساسات وجود دارد. كارهایی كه یك بچه می‌كند چرا در نظر ما ارزش ندارد؟ چرا؟ چون تعقل وجود ندارد یك بچه چهار ساله سه ساله، كارهایی كه انجام می‌دهد، در مجلس می‌دود با امور بچه گانه بازی می‌كند، كارهایش را شما در نظر بگیرید می‌خندید توجه نمی‌كنید، چرا؟ چون تعقل ندارد فهم ندارد و از دیدگاه ما این اعمال جنبه وجودی ندارد جنبه‌ثبوتی ندارد، بودن با نبودنش یكسان است و تفاوتی از این نقطه نظر ندارد.

 مسئله فهم و ادراك حیاتی ترین و اصلی ترین و گران سنگ‌ترین مسئله در سلوك است و همه‌بزرگان نسبت به این مسئله توجه داشتند. یك قدم با تعقل و فهم رفتن از هزار قدم بدون تعقل و با حال رفتن، ارزشش بیشتر است و این واقعیت دارد ها زیرا انسان در حركت سلوكی خود باید از تخیلات و اوهام بگذرد حركت سلوكی عبارت است از حركت از جزئیت و رسیدن به كلیت. تمام سلوك را اگر ما بخواهیم تعریف كنیم در این یك جمله جمع می‌شود از جزئیت .. انسان بیرون بیاید و به كلیت و به وحدت انسان برسد این عبارت است از تعریف سلوك.

 از اعتباریات انسان خارج بشود از اوهام انسان بیرون بیاید از قضاوتهای عجولانه انسان خارج شود از اظهار نظرهای نابخردانه و خام انسان بیرون بیاید از دیدگاه های تنگ نظرانه و جزئی، انسان خودش را خارج كند. از آن چه كه بین مردم در داد و ستد است انسان بیرون بیاید از آن چه كه موجب بقاء زندگی مردم عادی است، انسان خود را بیرون بكشد از كیفیت نگرش مردم به دنیا، انسان خود را خارج كند این عبارت است از خلوص. همه ما با این مطالب كم و بیش در ارتباط هستیم اطرافیان خودمان را می‌بینیم خودمان را می‌بینیم نسبت به مسائل، دیدگاه های افراد را ما مشاهده می‌كنیم قضاوت افراد را ما می‌بینیم در مورد مسائل مختلف كیفیت نظرات آنها را ما مشاهده می‌كنیم تمام مطالب و دیدگاه‌های آنها بر اساس امور بچه گانه و عامیانه و خام و نپخته و مسائل غیر واقعی و گذرا و مفسده انگیز است مفسده انگیز.

 سلوك یعنی انسان از این حیطه و ورطه خود را بیرون بكشد و خودش را با عالمتعقل تطبیق‌

 بدهد، این معنا معنای سلوك است. اگر این طور شد دین او منطق پیدا می‌كند ارتباطات او منطق پیدا می‌كند گرایشهای او منطق پیدا می‌كند تمایلات او بر اساس [امور] عقلانی و قواعد عقلانی خواهد شد امروز به یكی گرایش پیدا نمی‌كند و فردا صرف نظر كند امروز تمایل به یكی پیدا نمی‌كند و فردا دست بردارد. امروز به یك راهی نمی‌رود و فردا از نیمه‌راه برگرددامروز جاذبه هایی او را نمی‌گیرد و فردا به واسطه بروز مخالفتها و مسائل متضاد به ندامت و پشیمانی برخیزد. نه! از اول دو دو تا چهار تا، مسیر خودش را مشخص می‌كند مطالب را در كنار هم قرار می‌دهد امور را در كنار هم می‌چیند و به آن مقداری كه خداوند به او تحمل و علم و كشش داده است بههمان مقدار می‌رود و به هر كجا كه رسید برمی‌گردد ولی از اول پایه و اساس را درست می‌ریزد از آن اول كارش را درست انجام می‌دهد.

 هیاهو او را جذب نمی‌كند صحبتهای مردم او را نمی‌فریبد كثرت جمیعت دیدگان او را كور نمی‌كند كثرت جمعیت. الان این قضیه یادم آمد در یك واقعه‌ای كه چندی پیش اتفاق افتاد یك نفر آمده بود و یك مطلبی به من گفت. گفت من از یك جریانی جدا شدم و آن جریان متوجه شد كه من دیگر بر نخواهم گشت و مسائلی برای من روشن شد كه دیگر نمی‌توانم خود را در آن جریان قرار بدهم. وقتی كه با بعضی از افراد خداحافظی كردم و به عبارت دیگر با آنها تودیع كردیم، به عنوان این كه دیگر به آن مسائل برنمی‌گردم، آن بزرگی كه در آن جا بود این مطلب را گفت، گفت اگر شما می‌خواهید از ما جدا شوید جدا شوید ایراد ندارد ولی به فلان سمت نروید چون اگر بروید وزنه آنها از ما سنگین تر خواهد شد! ببینید واقعا چقدر این حرف حرف بچه‌گانه و ابلهانه و كودكانه است! آن جا نروید چون سنگین تر خواهد شد مگر اینجا و آن جاكشیدنی است؟ مگر باسكول است كه اینافراد در این یك طرف خودشان را قرار بدهند و طرف دیگر در آن طرف؟ عقیده كه ترازو برنمی‌دارد اعتقاد كه وزنه برنمی‌دارد كشش برنمی‌دارد التفات می‌كیند این را می‌گویند غلبه احساسات و دور شدن از مبانی عقلایی.

 شما ببینید مطلب چقدر حساس و مهم است. در راه خدا آن چه كه حاكم است او عبارت است از حق. در آن قضیه‌ای كه اتفاق افتاده بود مرحوم آقا هم در كتاب روح مجرد نقل كردند در آن فتنه‌ای كه اتفاق افتاده بود بعد از ارتحال مرحوم آقای انصاری كه بنده تا حدودی نسبت به آن مسائل اطلاع دارم زمان طفولیت بنده بوده است. تمام همّ‌و سعی افراد مخالف بر این بود كه به هر نحوی بروند و افراد را به سمت خودشان جذب كنند و از این كه می‌دیدند یك نفر را جذب كردند و از آن مجلس یك نفر كم شده است جشن می‌گرفتند سور می‌دادند سفره می‌انداختند اطعام می‌كردند به هم تبریك می‌گفتند كه یك نفر از دور آقای حداد كم شده است! یك نفر از دور آقا كم شده است! و بشارت می‌دادند به هم.

 وقتی كه یكی از دوستان مرحوم آقای حداد به ایشان می‌گوید كه آقا ما برای فلانی یعنی برای مرحوم آقا نگرانیم چون بعضی از دوستان ایشان از زمره آن طیف و دسته هستند ایشان می‌گوید نه! نگران فلانی نباش او مانند كوه می‌ماند و كسی نمی‌تواند او را متزلزل كند و بعد هم اضافه می‌كنند فلانی هم رفت كه رفت یعنی حتی اگر مرحوم آقا رفت كه رفت! مگر ما چه داریم؟ ما خدا راداریم و كسی كه خدا را دارد كه باك از چیزی ندارد.

 اگر آن مساكین همین یك جمله را می‌شنیدند كافی بود دیگر نیاز به مطلب دیگری نبود آنها برای این كه یك نفر را جذب كنند به هم بشارت می‌دادند مجلس تشكیل می‌دادند اما او در جای خود نشسته و انگار نه انگار كه شخصی می‌رود یا یكی می‌آید از افراد كم می‌شود از جلسه كم می‌شوند یا به جلسه اضافه می‌شوند. چرا؟ چون او عاقل است راه او بر مبنای عقلایی است بر مبنای احساسات نیست بر مبنای ازدیاد و كثرت جمعیت نیست. بله؟ بر این مبنا نیست. او حق را می‌بیند و در هر جا كه حق بود همان جا قدم می‌گذارد هر كسی خواست بیاید، بسم اللَه. هر كسی نخواست خانه اش آباد، خودش می‌داند. این را می‌گویند مبنا مبنای عقلایی.

 در سلوك انسان باید از احساسات و تخیلات و اوهام خارج بشود با ملاكاتی كه بزرگان در اختیار انسان قرار دادند و به كلیت و وحدتو جمعیت باید بیاید، این حقیقت حقیقت سلوك است و از آن جایی كه انسان در این دنیا آمده است و به این دنیا تعلق دارد جاذبه های [ظاهری‌] [برای‌] انسان بهتر و نزدیكتر است از جاذبه های معنوی و از آن حقایق عقلانی و نورانی و روحانی.

 فرض كنید كه در یك مجلسی، در آن مجلس یك شخص بیاید از توحید صحبت كند از اسماء جمالیه و صفات جلالیه پروردگار بخواهد حرف بزند و یك دعوتی را بخواهد بكند از افراد، در روزنامه هم بخواهد بگوید كه این مجلس مجلس توحید است از حق گفته می‌شود فقط از خدا گفته می‌شود و از مسائل دیگر چیزی به نظر نمی‌آید چند نفر در این مجلس شركت می‌كنند؟ خیلی شركت كنند صد نفر دویست نفر. حالا اگر قرار شود كه اعلان كنند، در این مجلس آن شخص مسائل غیر عادی نشان میدهد فرض كنید كه شعبده بازی می‌كند یك صورتی را به صورت دیگر برمی‌گرداند فرض كنید كه این لیوان را، حالا چرا ما بگوییم شعبده؟ واقعا، واقعا، این لیوانی كه الان در دست من است این لیوان شیشه‌ای است این لیوان را بیایید همه می‌بینید كه تبدیل به طلا خواهد كرد و آزمایش هم می‌كنندو محك هم می‌زنند و می‌بینند درست درآمده، طلای هجده عیار فرض كنید كه من باب مثال، طلای بیست عیار. از این جمعیت یازده ملیونی طهران ده میلیون آن شركت می‌كنند غیر از این است؟ چرا؟

 چرا شركت می‌كنند؟

 چون عقول ناقص افراد به مسائل ظاهری و جاذبه های ظاهری بیشتر توجه دارد بیشتر توجه دارد. هیمن قدر بیایند ببینند این شخص چه قدرتی دارد؟ این كیست كه در این جا نشسته و یك لیوان را فرض كنیدكه تبدیل به طلا می‌كند؟ او كیست؟ بیاییم ببینیم. اما اگر آمد عمیق‌ترین و دقیق‌ترین رموز توحید را آن چنان [كه شایسته است‌] بیان كرد صرف نظر از دوستان و رفقا [كسی نمی‌آید چون دیگران به این مسائل‌] تعلقی ندارند. یك وقت ما در یك مجلسی بودیم افرادی كه در آن مجلس بودند از همین قبیل كارها و این گونه مسائل، كم و بیش حالا به یك نحوی داشتند [به‌] ما هم گفته بودند ما هم رفته بودیم در آن جا نخود آش اینها شده بودیم ما كه از این كارها بلد نیستیم، نشسته بودیم و دیگر هر شخصی هر چیزی كه داشت به بازار می‌آورد و هر متاعی كه داشت عرضه می‌كرد یكی طی الارض داشت یكی نمی‌دانم چه داشت و اینها. وقتی همه صحبتها كردند و مجلس گرم شد و خیلی جاذب بود و مطالب خیلی .... تقریبا هفت یا هشت نفری بودند گفتم هیچ كدام یك از شما طی السماء دارد؟ خب یكی از مطالب طی السماء است یعنی انسان در یك لحظه، در طی الارض این است كه مطلب از یك نقطه به یك نقطه زمین در یك فاصله بسیار كمی‌و در یك مدت بسیار كمی‌طی شود، طی السماء این است كه در زمین حركت نیست این دو مكان در فضا، این سریع انجام می‌شود گفتم كسی از شما طی السماء دارد؟ گفتند نه گفتم اگر كسی داشته باشد چی؟ گفتند شما كسی را سراغ دارید؟ گفتم بله گفتند كی؟ گفتم حالا اگر من باشم خب شما چه نظری دارید؟ گفتندجدی می‌گویید؟ گفتم بله جدی می‌گویم، خلاصه یكی از آنها گفت خب مثلا شما فاصله‌طهران تا مشهد را چقدر طی السماء می‌كنید؟ گفتم یك ساعت و ده دقیقه، چون هواپیما یك ساعت و ده دقیقه از طهران تا مشهد می‌رسد، حالا هواپیماهایی كه بعد می‌آید شاید زمان را كمتر هم بكند و بهنیم ساعت و یك ربع هم برسد. یك هواپیماهایی آورده بودند سابق، در زمان شاه، كه خیلی سریع بود و سرعت بالایی داشت، اگر از آنها بود شاید فرض كنید كه یكربع یا بیست دقیقه هم می‌رفت. علی كل حال، گفتم یك ساعت و ده دقیقه، یك مرتبه جا خوردند! آخر نفهمیدند ما چه می‌گوییم، گفتند جدی شما یك ساعت و ده دقیقه می‌روید؟ گفتم بله یك ساعت و ده دقیقه می‌روم. گفتند كه تا به حال چند مرتبه این كار را كردید؟ گفتم اجازه بدهید بشمارم، گفتم حدود چهل یا پنجاه مرتبه می‌شود كه من به زیارت علی بن موسی الرضا كه مشرف شدم این [كار را كردم.] گفتند از همین قم؟ گفتم نه از طهران فرودگاه مهرآباد، تازه متوجه شدند كه قضیه از چه قرار است!

 بعد من شروع كردم برای آنها صحبت كردن. گفتم جان من! همه باختید و همه عمرتان را ضایع كردید و همه وقتتان را بر فنا دادید. می‌دانیدچرا؟ چون وقتی كه شما و ما را در قبر بگذارند، به جان شریف و عزیز خود شما قسم كه بنده تضمین می‌دهم این ملكین و دو فرشته ای كه به حساب و كتاب ما می‌رسند یك كلام نه از طی الارض شما می‌پرسند و نه از تبدیل آلیاژها به یكدیگر سوال می‌كنند و نه از امور غیرعادی می‌پرسند، اگر سوال كردند شما جلوی ما را در روز قیامت بگیرید. ابدا و ابدا و ابدا. از آن چه كه می‌پرسند این است كه نماز را چطور خواندی؟ چقدر در نمازت حضور قلب داشتی؟ و توجه تو در نماز به چه بوده است؟ روزه را چطور گرفتی؟ معرفتت نسبت به پروردگار چقدر بوده است؟ معرفت تو نسبت به امام زمان علیه السلام چقدر بوده است؟ امام زمانت را در چه محدوده شناختی؟ فقط در محدوده‌ای كه پدرش كه بود و مادرش كه بود؟ همین؟ در همین مقدار شناختی؟ معرفت .....؟

 اخیرا یكی از افراد معروف و از آقایان معروف كه سنش حدود هشتاد نود سال است و كتبی نوشته، درباره مسائل تاریخی و مسائلاهل سنت. و سابقا هم ارتباطات قطع شد. و مسیرش با مسیر عرفان مخالف است و ضد با مسائل توحیدی و با مرحوم آقا ارتباطاتی داشت و بعد آن عرفانی است. ایشان آمده بود در قم و از جمله مطالبی كه گفت یكی این بود كه گفت ما زیارت عاشورا را قبول نداریم! التفات می‌كنید؟ زیارت عاشورا سند ندارد! این میزان معرفت این افراد! و از او سوال كردند كه امام زمان آیا زن و فرزند دارد یا ندارد؟ گفت نخیر! ندارد. چون اگر زن و فرزند داشته باشد خب زن وفرزند او را می‌شناسند در حالتی كه امام زمان باید مخفی باشد. نگاه كنید! این جواب را نگاه كنید! ایشان امام زمان را با بقّال محل اشتباه گرفته است خیال كرده امام زمان هم مثل قصاب و بقال است! اینمقدار! این كه امام كیست؟ وچه محدوده‌ای دارد؟ و چه توانی دارد؟ و چه قدرتی دارد؟ و چه ولایتی دارد؟ و سایر سوالهایی كه جوابهایی كه می‌داد از همین قبیل بود.

 نود سال سن، بعد از نود سال می‌گوید زیارت عاشورا سند ندارد. و امام زمان را هم می‌شناسد! وقتی كه ما را در قبر بگذارند این را می‌گویند فهم، این را می‌گویند میزان عقل، روایت را می‌خوانی ولی نمی‌فهمی، چه فایده؟ تاریخ می‌نویسیم ولی تعقل نداریم چه فایده؟ می‌گوییم امام زمان زن و بچه ندارد چون او را می‌شناسند! این مقدار از امام زمان می‌دانیم! یك فرد عادی می‌تواند یك جوری ازدواج كند كه كسی به این مسائل اطلاع پیدا نكند آن وقت چطور فرض كنید كه امام زمانی كه در میان همه حضور دارد و همه را می‌بیند و كسی او را نمی‌بیند، او نمی‌تواند خود را غایب كند و یا این كه كاری كند كه فرض كنید كه این مسئله افشا نشود، در میان افراد افشا نشود. چطور ممكن است؟ وقتی عزوبت در

 اسلام مكروه است، جان من این را نفهمیدی كه عزوبت و مجرد بودن كراهت شدید دارد در اسلام، آن وقت امام زمان كه خودش بانی شریعت است و خودش دین قائم به او است خودش مرتكب این عمل مكروه می‌شود و خودش بر خلاف شریعت می‌آید عمل كند؟ یك مطلب به این سادگی را انسان متوجه نشود؟ بله؟ اینها مال چیست؟ مال این است كه ما تعقل نداریم. عقل و فهم كه مسائل را ادراك بكند.

 نكیر و منكر می‌آیند از انسان می‌پرسند امامت را چقدر شناختی؟ این امام را كه شناختی این بوده است؟ پیغمبرت را چگونه شناختی؟ میزان معرفتتو به خدا چه مقدار بود؟ از این سوال می‌كنند. اما سوال می‌كنند كه چندتا خواب دیدی؟ سوال می‌كنند كه چند تا مكاشفه دیدی؟ سوال می‌كنند كه طی الارض داشتی؟ این مطالب را یك قدری مبسوطتر در همین جلد دومی‌كه فعلًا مشغول آن هستم اگر خداوند توفیق بدهد شاید دو یا سه هفته دیگر تمام شود راجع به این قضیه یك قدری توضیح دادم و فرق بین مكتب عرفان و بین سایر مكاتب. در سایر مكاتب بیشتر روی قوای تخیلی انسان تمركز دارند تا قوای عقلانی. بیشتر روی اوهام و مسائل جزئیه تخیل دارند. افراد وقتی كه می‌آیند تعریف می‌كنند می‌گویند فلان كس [را] دیدیم [كه‌] از نیت فلان كس خبر داد، دیدیم فلان شخص عمل غیرعادی انجام داد، دیدیم كار غیر عادی كرد، اینها برای آنها مهم است. آیا مطلبی كه حكایت از میزان معرفت آنها است چه بیان كرده است و قضیه‌ای كهنشان دهنده مقدار معرفت آنها است چه بوده است و كیفیت شناخت آنها در چه مرتبه و در چه مرحله‌ای بوده است؟ راجع به آنها [هم‌] سوال شده است و راجع به اینها [هم‌] صحبت شده است؟

 در یك مسئله‌ای كه چند روز پیش و در یك جلسه‌ای كه اتفاق افتاده بود از همین مطالب بین بنده و بین یك شخص كهاو نسبت به مسائل ظهور مطالبی را بیان می‌كرد و بسیار تصورش بر این بود كه این مسائل مسائل واقعی است و مسائل حقیقی است. بنده به ایشان گفتم كه آیا شما در نظر ندارید كه در زمان مرحوم پدر ما، در آن مجلس كذایی خود شما برای زمان ظهور حضرت وقت تعیین كردید و الان نه سال است كه از آن زمان می‌گذرد و از ظهورحضرت خبری نیست؟ به یاد ندارید؟ من كه به یاد دارم. خب ببینید صحبت كردن در این گونه مطالب، بیشتر مردم را جذب می‌كند تا آن كه آن شخص بیاید راجع به مسائل ولایی امام علیه السلام صحبت كند راجع به حقیقت امام علیه السلام حرف بزند، این مسئله خریدار ندارد. ولی اگر بگویند امام زمان در فلان روز ظهور می‌كند همه مردم می‌آیند ببینندچه خبر است خیال می‌كنند یك چیزی است.

 در مسئله سلوك حركت انسان از جزئیت به سمت كلیت است یعنی انسان از تخیلات بیرون‌

 می‌آید از اوهام بیرون می‌آید از مسائل جزئیه بیرون می‌آید و فهم او تقویت و قوی می‌شود تا به مسئله كلی برسد و پرده‌ها كنار می‌رود و تا این مطلب حاصل نشود برای انسان مشكلی حل نخواهد شد. شما ببینید این مردم در زمان پیغمبر چند سال با پیغمبر بودند؟ بیست و سه سال با پیغمبر بودند سیزده سال را ما كنار بگذاریم حداقل ده سال با پیغمبر بودند. در آن ده سال چقدر عقل اینها رشد كرد و چقدر فهم اینها رشد كرد؟ این افرادی كه در زمان پیغمبر آب وضوی پیغمبر را از هم می‌دزدیدند به سر و صورت می‌مالیدندو خیال می‌كردند دیگر كارشان تمام است آبی كه پیغمبر به دستش مالیده است به صورتشان می‌مالیدند. این تمام است؟ نه این تمام نیست، اینها همه تخیلات استاینها همه مطالب چشم و گوش پركن است. من آن كسی بودم كه زمام ناقه پیغمبر را دست می‌گرفتم و از مدینه حركت می‌دادم آن شخص می‌گوید من آن كسی هستم كه برای پیغمبر آب می‌آوردم. آن شخص می‌گوید كه من آن كسی كه هستم كه خیمه پیغمبر را من به پا می‌كردم او می‌گوید غذای پیغمبر را من درست می‌كردم آب وضوی پیغمبر را من می‌آوردم پشت سر پیغمبر من برای نماز می‌ایستادم. تمام اینها تخیلات است تمام اینها مسائل چشم و گوش پركنی است كه در مسیر توحید وزنه‌ای ندارد حسابی روی آن بار نمی‌شود واقعا باید به این مسائل توجه كنیم اینهایی كه خدمت شماعرض می‌كنم اسرار سلوك است و اسرار حركت انسان است.

 افرادی در خود زمان مرحوم آقا بودند كه به واسطه تغییرات و تبدلات، به كل ذهنیت آنها از مرحوم آقا برگشت برای چه بود؟ برای این بود كه با آقا با تخیلاتشان زندگی كردند و حركت كردند. من آن كسی هستم كه آقا وقتی جایی می‌رود من می‌آیم در صندلی جلوی ماشین می‌نشینم من آن كسی هستم كه وقتی كه آقا می‌خواهند به فلان كس پیغام بدهند من را برای پیغام رساندن انتخاب می‌كنند ما آن موقع به این حرفها می‌خندیدیم من آن كسی هستم كه وقتی ایشان پیغامی‌به مرحوم مطهری می‌داد من را انتخاب می‌كرد برای این كه پیغام را برسانم چه شد قضیه؟ یك جریان پیش آمد یك امتحان پیش آمد یك تغییر و تحولاتی پیش آمد كه همه می‌دانیم، به كل آقای طهرانی كنار رفت و فرد دیگری به جای او نشست و ای كاش فقط كنار می‌رفت! طعنه تمسخر اعتراض، مسائل روزمره این افراد را تشكیل داده بود. كنار نشستن و فقط صحبت كردن كه كاری را دوا نمی‌كند اگر راست می‌گویید شما هم بیایید شما هم در این مسائل شركت كنید التفات می‌كنید؟ اینها چه كسانی بودند؟ افراد عادی نبودند ها! اینها افرادی بودند كه در حال نماز برای اینها حالت بیهوشی وغشوه پیدا می‌شد افرادی بودند كه از مافی الضمیر انسان اطلاع داشتند افرادی بودند كه امور غیر عادی انجام می‌دادند افرادی بودند كه جریانات‌

 گذشته تاریخ را در هنگام ذكر و در هنگام ورد مشاهده می‌كردند. برای خود من نقل می‌كردند كه ما جریان كربلا را در فلان قضیه دیدیم جریان فلان جریان را در فلان جا دیدیم با فلان كس صحبت كردیم با فلان كس حرف زدیم با فلان كس محشور هستیم اینها این جور افراد بودند.

 ولی این مسائل و این حالات از محدوده صور برزخی آنهاتجاوز نكرده بود در محدوده صور مثالی و عالم برزخ حقایق را مشاهده می‌كردند نه درمحدوده ملكوت و بالاتر از ملكوت. و عالم برزخ و عالم مثال كه به قوای عقلانی انسان اضافه نمی‌كند شما هزار تا خواب هم ببینید این قدر به عقلتان اضافه نمی‌شود به اندازه‌سر سوزنی به عقل اضافه نمی‌شود هزار تا مكاشفه ببینید بهاندازه ذره مثقالی به قوای عقلانی ما اضافه نمی‌شود. صوری را می‌بینیم مسائلی را می‌بینیم و حقایقی را می‌بینیم و درست هم هست نه این كه اینها همه خلاف است ولی در آن جایی كه مسیری می‌خواهد دو قسم بشود امتحانی پیش می‌آید و راه مشتبه می‌شود، در یك طرف قضیه مرحوم اقا قرارمی‌گیرند با مبانی ایشان و با مطالب ایشان، در طرف دیگرافراد دیگر قرار می‌گیرند كه آنها هم عالمند آنها هم اهل خبره هستند آنها هم اهل اطلاع هستند یك مرتبه می‌بینیم چون مسیر با قوای تعقلی آنها توأم نبوده است شروع می‌كنند گرایش پیدا كردن! خب این فردی كه یك عمر با او بودی و این مطالب را از او یاد گرفتی خب چرا این را زمین گذاشتی؟ چرا این را رها كردی؟ آیا عقل و فهم و علم او [بیشتر از این است؟] او كه اسلام را از تو بیشتر شناخته است، حالا داری در اسلام او خدشه وارد می‌كنی و می‌گویی این اسلام نیست؟ تو اسلام را شناختی و او نشناخته؟ او كه عمرش را در همین اسلام گذرانده است، او كه عمرش را در همین كتب و مسائل و مبانی و معارف عرفانی و اسلامی‌و تشیع آمده گذرانده است.

 شما آقا را می‌خواهید در وقتی كه مطلبی پیش نیاید! ها؟ شما این فرد را می‌خواهید در وقتی كههنوز امتحان نیامده، همه چیز صاف است جاده هموار است مسئله خلافی در مقابل این پیش نمی‌آید شما پیغمبر را می‌خواهید تا وقتی كه ابوبكری هنوز بر مسند پیغمبر قرار نگرفته است؟ هان؟ پیغمبر از دنیا رفته آیا پیغمبر علی را تعیین نكرد؟ همین دیروز، یك شبانه روز قبل از فوتش، پیغمبر نیامد و ابوبكر را كنار نزد در نماز در حالی كه ابوبكر داشت نماز می‌خواند نه این كه هنوز تكبیر نبسته بود سوره حمد ابوبكر داشت تمام می‌شد، آمد او را كنار زد یعنی نماز تو باطل است، این نحوه بوده، تاریخ این طور بوده گرچه بعضی نوعی دیگر نقل می‌كنند و بعد به منبر نرفت و نیامد برای مردم بیان كند؟ آخر این مردم مگر كاه خورده بودند؟ انسان تعجب می‌كند! تو كه می‌آیی آب وضوی پیغمبر را از دیگری سبقت می‌گیری و برمی‌داری همین پیغمبر روی این منبر گفته كه از علی پیروی كنید و او خلیفه‌

 و وصی من است. یك شبانه روز كمتر از این مسلئه نگذشته است یك شبانه روز، همه رفتند دنبال او! خب این قضیه چیست؟ یعنی ما نباید یك قدری بهخود بیاییم؟ یك قدری بیشتر توجه كنیم؟ تو كه افتخارت این بود كه زمام ناقه پیغمبر را می‌گیری و راه می‌بری چطور این علی را كه همین دیروز پیغمبر اختیار كرد، دو ماه پیش هفتاد روز قبل در روز غدیر علی را آورد اختیار كرد، در اوقات مختلف و در موارد متفاوت آمد همین علی را نشان داد، كرد یا نكرد؟ شنیدی یا نشنیدی؟ این را می‌گویند احساسات یعنی همین كه ما ببینیم یك جمعیتی دارد به این سمت می‌رود، دیگر نگاه نكنیم این محتوای جمعیت چیست؟ به درایت و عقل جمعیت دیگر فكر نكنیم همین كه این جمعیت می‌رود ما هم می‌رویم! بلكه این جمعیت در چاه برود بلكه این جمعیت به دریا فرو برود.

 سلوك یعنی همین و خیال نكنید كه فقط افراد عادی این طور هستند، نه این طور نیستند. افرادی كه آنها حتی علم داشتند افرادی كه اهل اطلاع بودند و با مرحوم والد ما ارتباط داشتند. چون این ارتباط بر جان و قلب و سرّ آنها نفوذ نكرده بود با اختلاف جو و ظرف، مسیر خود را عوض كردند. مسیر را عوض كردند.

 من رفتم پیش مرحوم آقا، آقا! فلان كس كه دارد الان فلان كار را انجام می‌دهد از شما اجازه گرفتهاست؟ فرمودند نخیر از من اجازه نگرفته است. چطور می‌شود اجازه نگیرد؟ آخر مگر ایشان از شما دستور نمی‌گیرد؟ مگر ایشان كارش را از شما نمی‌پرسد؟ مگر ایشان ارتباطاتش را از شما سوال نكرده است؟ ایشان فرمودند نخیر! فلان كس یك دهم خودش را به ما داد نه دهم را برای خودش برداشت.

 علت بین اختلاف مرحوم والد ما و بین سایر افراد كه آنها هم اهل علم و اطلاع و چه بسا مجتهد و اهل خبره بودند چیست؟ علت این بود كه مرحوم والد ما مغزش را به كار انداخت نه احساساتش را. عقلش را به كار انداخت نه حالش را. استعدادهایی را كه خدا به او داده بود به كار انداخت و شد آن چه كه باید بشود. لذا كی ایشان اظهار پشیمانی كرد؟ مگر بقیه اظهار پشیمانی نكردند؟ مگر در اواخر عمر نگفتند آن چه را كه ما می‌پنداشتیم جور دیگری از آب درآمد؟ مگر نگفتند؟ خب چرا؟ مگر نگفتند نحوه دیگری تصور می‌كردیم؟ حالا؟ خب چرا؟ چرا باید این طور باشد؟ در نتیجه چه؟ نتیجه این است كه آن قوایی كه خداوند قرار داده است و آن استعدادهایی كه قرار داده، در نیمه راه ابتر و ناتمام می‌ماند، پرونده هم بسته می‌شود، بفرمایید، دیگر بفرمایید، دیگر وقت نیست، دیگر فرصت نیست.

 در تمام تجربه و مطالعاتی كه بنده نسبت به احوالات عرفا داشتم، در تمام اینها هیچ مكتبی را

 نیافتم كه مانند مكتب مرحوم والد روی فهم و عقل سالك بیشتر توجه كند. چرا بوده است، هر كدام از اینها كه راهشان محكمتر و صحیح‌تر بوده است به مسائل عقلانی و فهم بیشتر توجه می‌كنند. ولی هیچ كدام به پای ایشان نرسیدند. اما آیا ما توانستیم از این موهبت استفاده كنیم؟ توانستیم یا نتوانستیم؟ و ما به چه میزان عقل خود را دراین زمینه رشد دادیم و به فعلیت رساندیم؟ به چه مقدار؟ كتابهای ایشان، مطالب ایشان. الان كتاب ولایت فقیه را كه من دارم مطالعه می‌كنم و مطالبی كه به نظرم می‌رسد در آن حواشی دارم یادداشت می‌كنم، می‌بینیم كه واقعا این كتاب را انگار ایشان الان برای من نوشتند، مسائلی كه دراین كتاب تذكر می‌دهند كیفیت بیان مطلب كه در این كتابهای ایشان دارد به چشم می‌خورد تمام اینها در راستای تقویت قوای عاقله و فهم سالك است و اگر نپرداختیم با كمترین تغییر و تبدلاتی كه برای ما پیدا می‌شود یك مرتبه برای ما شك و شبهه پیدا می‌شود كه چرا این طور؟ چرا آن طور؟ این این كار را می‌كند آن آن كار را می‌كند فلان كس یك همچنین اموری از او سر می‌زند پس به او مراجعه كنیم! فلان كس یك همچنین خوارق عاداتی دارد پس بنابراین او محكمتر و قویتر است و باید به سمت او حركت كرد! تمام اینها برای چیست؟ برای این است كه آن فهم وجود ندارد.

 وقتی كه مبانی برای ما روشن است دیگر چرا ما بیاییم و به مسائل غیر مبنایی بخواهیم توجه داشته باشیم؟ دیگر باختن است عمر را باختن است لذا ما در مسیر و مكتب ایشان مشاهده می‌كنیم كه توجه به حال و مسائل غیر عادی وجود ندارد گرچه هست ولی وجود ندارد.

 دو مطلب برای سالك بسیار خطرناك و قابل توجه است یكی مسائل و ظهورات عالم برزخ و مثال است كه این ظهورات و بروزات برزخی و مثالی چه بسا ممكن است جلوی عقل و فكر و فهم انسان را بگیردو انسان نباید به این مسائل توجه داشته باشد و باید آن مطالب را با آن مبانی بسنجد.

 تمامانحرافی كه بعد از زمان فوت والد ما پیش آمد به خاطر این بود كه مسائل برزخی و مثالی آمد و جلوی قوای عقلانی و فهم و مبانی سلوك را گرفت، همه برای این بود. فلان شخص همچنین حالی پیدا كرده است این طور برای او مشخص شده. فلان شخص فلان خواب را دیده این طور برای او منكشف شده است فلان شخص این طور شده ..... خب اگر قرار به خواب است فلان شخص ممكن است خواب مخالف ببیند. چطور ممكن است است دو چیز در قبال هم صحیح باشد؟ در قبال هم؟ وقتی كه ما توضیح می‌دادیم كه باید حالات با مبانی و آن معیارهای سلوكی و عرفانی سنجیده بشود می‌دیدند كه نه! خب خدشه وارد می‌شود، نسبت به مسئله اشكال وارد می‌شود، خب از قضیه رد می‌شدند عبور می‌كردند می‌گذشتند.

 یك وقت من در یك كشوری بودم خارج از ایران، در جایی بودم، در یكی از همین كشورهای عربی. در مجلسی بودیم یك شخصی از مرحوم آقا یك هدیه‌ای گرفته بود حالا یك شالی بوده یا نمی‌دانم دستمالی بوده چیزی بود، این را گذاشته بود روی آن جا و هر كسی می‌آمد در آن جا مشخص بود، ما هم به شام دعوت داشتیم. آن جا نشان می‌داد كه این از علامه است و از آن جا گرفته شده است و این را به عنوان چیزی نقل می‌كرد! بله! بعد رو كرد به ما و گفت كه این را مرحوم پدر شما به ما هدیه دادندو ما این را برای تبرك این جا نگه داشتیم البته منظوری داشت یعنی مرحوم پدر شما به ما عنایت داشتند خب ما هم كه همیشه بی ادب و بی تربیت و اینها بودیم گفتم اگر قرار است هدیه دادنِ یك شال برای تو موجب افتخار باشد ما كه از یك همچنین شخصی اصلا به دنیا آمدیم، درهر حالی كه خودمان وضعیت خودمان را داریممی‌بینیم و اوضاع خودمان را داریم مشاهده می‌كنیم، خلاصه همه خندیدندو مجلس به شوخی .... ولی خب یك مقداری شوخی و اینها ولی یك مقداری هم شوخی نیست. ببینید بلند شود انسان برود در یك جا و برود نگاه كند و ببیند كه یك مرد بزرگی یك هدیه به شخصی داده، آیا مطلب تمام است و حالا هر چهاین می‌گوید درست است و هر چه او می‌گوید باید پذیرفت و قبول كرد؟ هان؟ همین را، ببینید این می‌شود احساسات این می‌شود تعقل. این می‌شود تخیلات این می‌شود فهم. با یك جمله مجاز از حقیقت تشخیص داده می‌شود.

 همین قضیه نسبت به خود من هم هست، خود شما نسبت به من هم همین قضاوت را باید بكنید. من الان آمدم دارم برای شما صحبت می‌كنم امتیازی كه فقط بین من و شما هست این است كه من از نظر نسب به یك همچنین شخص بزرگی منتسب هستم، همین، آیا این تمام است؟ و آیا همین باعث می‌شود كه هر چه گفتم شما بپذیرید و روی آن فكر نكنید و روی آن تعقل نكنید و مطالب مرا در معیار حق و باطل نسنجید؟ اگر این طور باشد این هم درست مثل همان شال است تفاوت ندارد. چون من فرزند ایشان هستم پس بنابراین هر چه می‌گویم باید پذیرفت! چرا؟ خب من هم اشتباه می‌كنم من هم اشتباه می‌كنم لذا بنای ما از ابتدای رفاقت با دوستان بر این بوده است كه هیچ گاه مطالبی را كه چه در سطح علمی‌و تئوری و چه در سطح تربیتی و اجتماعی مطرح می‌شود، هیچ وقت به عنوان تعبد و به عنوان یك سو نگری به آن توجهنشود، به او توجه نشود. مطالب صحبت می‌شود دیگر پذیرفتن و نپذیرفتن آن بر عهده خود آن فرد است.

 و از همین جا من استفاده می‌كنم و این مطلب را خدمت دوستان عرض می‌كنم بسیاری از نامه هایی كه داده می‌شود و در آن نامه‌ها حالات داخلی و مسائل خانوادگی مطرح می‌شود و از حقیر

 استشاره و كسب تكلیف می‌شود یا این كه فرض كنید كه راجع به مسائل تربیتی و مسائل درسی، محیطهای خارج، اختلافات داخلی، ارتباطات، شركت در مجامع عمومی‌و جاهایی كه خب راجع به این مسائل صحبت شده كه اگر این كار را انجام ندهیم مشكل پیش می‌اید چه كنیم؟ اگر فلان مسئله را نپذیریم فلان قضیه پیش می‌آید چه كنیم؟ چه كنیم را كه بنده نباید پاسخ بدهم. چه كنیم مربوط به خود شما است. وظیفه من این است كه آن چه را كه به نظر می‌رسد برای رفقا و دوستان بیان كنم این فقط وظیفه بنده است. تا تطبیق این مسئله و رعایت الاهم فالاهم، كدام مهمتر است و به كدام باید بهتر پرداخت و رعایت مصالح، این دیگر بر عهده بنده نیست این بر عهده دوستان است. من در این محدوده می‌توانم معیار در اختیار رفقا قرار بدهم، شركت در مجامع عمومی‌به آن نحوی كه قبلا گفته شد موجب كدورت است، این را بنده می‌گویم، این كدورت می‌آورد و شكی در آن نیست. نشستن در سر سفره مختلط منهی شارع است و از رحمت خدا به دور است كسی كه این كار را انجام بدهد، این وظیفه من است كه بگویم. آن سفره ای كه در آن اختلاط است بركت از آن سفره برداشته می‌شود این وظیفه من است كه بگویم. شركت در بعضی از مجامع درسی و تربیتی كه موجب انحراف اولاد است، اشكال دارد. این وظیفه است كه بنده باید بگویم. اما تطبیق این مطلب و چه كنیم، دیگر وظیفه بنده نیست. بنده كه نمی‌توانم بگویم چه كنیم.

 هر شخص باید خود را با آن مبانی تطبیق بدهدو مصالح را باید خودش در نظر بگیرد. در اختیار قرار دادن ملاكات و معیارها چه از نقطه نظر شرعی و چه از نقطه نظر سلوكی و روحی تا آن جایی كه در اختیار من باشد و عقل ناقص و فهم ضعیف ما اجازه بدهد، به مقتضای سعه وجودی ان‌شاءاللَه كوتاهی نمی‌شود، به كار گیری انها و تركیب آنها و كیفیت استفاده آنها خب آن دیگر مطلب دیگری است.

 مرحوم آقا یك مرتبه به من فرمودند، ما در این مدت عمری كه با رفقا و دوستانمان بودیم چند برابر آن مقداری كه برای سلوك یك نفر سخن لازم است صحبت كردیم، چند برابر! یعنی برای این كه یك نفر بتواند الگویی را در قبال خودش قرار بدهد و مطالب را بسنجد و به همان مطالب عمل كند. آیا پس از زمان مرحوم اقا به این مطالب عمل شد؟ آن الگوهایی كه باید به آن مسائل توجه شود ایا مورد دقت و نظر قرار گرفت؟ این طور بود؟ این طور بود؟ مرحوم اقا برای تشخیص استاد كامل و ولی كامل، چه را الگو قرار داده بودند؟ شخص باید برود سوال كند بیاید برود بپرسد. اتفاقا این مطلب را در جلد دوم یا اول، احتمالا جلد اول این مسئله را آوردم، وقتی كه مرحوم اقا به آقای مطهری می‌فرمایند كه‌

 برو و آقای حداد را امتحان كن صحبت كن با او بنشین، اقای مطهری فرد عالمی‌است فرد دانشمندی است فرد خبیری است به مسائل وارد است كسی نمی‌تواند او را گول بزند یك فرد عادی كهنیست. می‌رود و صحبت می‌كند و یك ساعت حرف می‌زند و می‌آید و می‌گوید این سید محییاست یعنی احیا كننده است حالا اگر آقای مطهری می‌رفت و آقای حداد را محكوم می‌كرد، سوالی از ایشان می‌كرد. مگر ما با اقای حداد صحبت نمی‌كردیم؟ البته آن زمانی كه ما با آقای حداد ملاقات كردیم بنده سنم حدود هجده سال بود خب ما ازایشان سوالاتی می‌كردیم خب ایشان هم به مقتضای فهم و درك ما پاسخ می‌دادند. وقتی كه آقای مطهری از ایشان سوال می‌كند اگر ایشان در آن سوال به لكنت می‌افتد به لكنت زبان می‌افتادتأمل می‌كرد نمی‌توانست جواب بدهد می‌گفت بگذار برم فكر كنم یك قدری به من مهلت بده، كار تمام بود. دیگر مسلئه تمام بود. آن وقت مرحوم پدر ما در قبال یك همچنین شخصی چه پاسخی داشت بدهد؟ می‌گفت مگر شما مرا حواله ندادید؟ به یك همچنین شخصی مگر حواله ندادید رفتم و سوال كردم و از عهده برنیامد چه می‌فرمایید؟ ایشان چه می‌گفتند؟

 می‌گفتند نه! باید بروی نیتت را خالص كنی؟ باید بروی قلبت را درست كنی؟ آن هم مسخره می‌كرد؟ همان حرفی كه به ما زدند! می‌گویم ما كه این راه را رفتیم به ایناشكال برخورد كردیم می‌دانید به ما چه جواب دادند؟ گفتند نیتت را خالص كن! حالا بفرمایید چطوری نیتمان را خالص كنیم؟ باید بروی توسل كنی خب رفتیم توسل كردیم حالا بفرما چه طوری توسل كنیم؟ درست توسل كنید! هر چه بگوییم یك چیزی پشت آن خواهد آمد. و وقتی به یك نقطه‌ای برسیم كه دیگر قابل پاسخ نباشد رها می‌كنند و می‌گویند تو اصلا معاند هستی! اصلا دارای غرض و مرض هستی! این معیاری بود كه مرحوم پدر ما داد؟ این بود؟ این آن ملاكهایی بود كه در اختیار گذاشتند؟ حالا اگر همین ملاك را ما انجام میدادیم به یك همچنین مفسده‌ای ما گرفتار می‌شدیم؟ به یك همچنین مطلبی می‌افتادیم یا نه؟ این جا است كه شیطان می‌اید و پا در میان می‌گذارد و به بیراهه می‌رود. ره چنان رو كه رهروان رفتند.

 پس بنابراین شرط اساسی و اولی حركت در راه خدا عبارت است از درست فهمیدن و درست عمل كردن. دنیا آمد یك مطلبی را گفت توجه نكنید. ببینیم خودمان چه می‌فهمیم؟ مردم آمدند داد بیداد! بیا و برو نباید توجه كنیم. چرا؟ چون آن اقبالی كه مردم در یك زمان می‌كنند بر اساس فهم و درایت نیست بر اساس تخیلات است بر اساس اعتبارات است بر اساس سنجشهای عامیانه است. مگر همه ما ندیدیم با چشم خود كه چطور آن افرادی كه به یك نحوه فكر می‌كردند ....؟

 یادم است عجیب! در یكی از این انتخابات بود كه یك نفر از این نمایندگان طهران وقتی كه نفر

 اول شده بود اتفاقا با ما هم قوم و خویشی دارد، بنده خودم در رادیو شنیدم كه وقتی با او مصاحبه می‌كردند گفته بود مردم در این انتخابات قلب رسول اللَه را شاد كردند! چرا؟ چون شما نفر اول شدید و همین شخص وقتی در انتخابات بعدی نفر چندم شد قلب رسول اللَه جریحه دارد شد! این مردم كه همان بودند! هان؟ این كه همان مردم بودند. این مردمی‌كه به شما رأی دادند از كره ماه نیامده بودند پایین، از كشور دیگر نیامده بودند، آن موقع یك طرز تفكر داشتند جنابعالی شدی شاگرد اول یعنی نفر اول. بعد طرز تفكر عوض شد شما رفتی نفر آخر یا نفر وسط. یكی دیگر گفته بود كه، اقا شما چرا رفتی آخر؟ گفت كه آخر اسم ما به حروف الفبا آخر است لذا ما هم آخر انتخاب شدیم! هان؟ و همینافراد در یك انتخاباتی دیدید چطور رأی دادند؟ همین مردم، همین مردم و بعد بر می‌گردند و بعد اضافه می‌شوند و بعد همین طور و بعد همین طور، همین طور سیر تاریخ دارد می‌گردد. پس به كثرت جمعیت نباید نگاه كرد [و دلخوش شد و] نه به قلت آن باید دلتنگ شد.

 امام كاظم علیه السلام می‌فرمایند به هشام بن سالم، می‌فرمایند ای هشام! اگر در كف تو خزف است و همه دنیا بگویند كه در كف تو مروارید و جواهرات است نباید خوشحال شوی خودت می‌دانی این چیست. الان در دست من دستمال است حالا اگر همه مردم بگویند كه این بلریان است خب من كه می‌دانم چیست. و اگر در دست تو دُرّ است مروارید است و جواهر است و همه دنیا بگویندخزف است تو نباید ناراحت شوی، همین یك جمله موسی بن جعفر علیه السلام برای راه ما كفایت می‌كند، همین یك جمله.

 راه سلوك همین است، امروز این جور شد بشود، فردا آن طور شد بشود، امروز مردم این طور می‌گویند ما راه خود را می‌رویم فردا آن طور می‌گویند باز ما راه خودرا می‌رویم امروز مردم اقبال كردند آمدند سراغ مااستقبال كردند چه خبر چه شد فلان شد، فردا یك نفر نیامد نباید فرق كنیم، واقعا نباید فرق كند ها! نه این كه به زبان و این نباید فرق كند دم شتر را به زمین می‌رساند، به همین راحتی نیست. نه! باید دست به كار شد و انسان خودش را در بوته‌آزمایش و امتحان قرار بدهد.

 خب به نظر می‌رسد كه تا جایی كه بله، ساعت هفت و نیم است و دیگر فرصت خیلی كم است و ما هم عذر می‌خواهیم می‌خواستیم نیم ساعت بیشتر راجع به این قضیه صحبت نكنیم و دوستان از راههای دور می‌آیند و می‌خواهند برگردند خب مواجه با مشكلاتی می‌شوند، از این نظر خب عذرخواهی می‌كنیم و آن مقداری كه برای این مسئله است صحبت شد. ان‌شاءاللَه مفصل تر و مشروح تر هم به نظر رفقا و دوستان خواهد رسید. حالا سوالهایی كه در این جا شده بنده خیلی گذرا و عبوری‌

 پاسخ می‌دهم تا این كه دیگر بیش از این شرمنده لطف و كرامت دوستان نشویم.

 سؤال: با عرض سلام و این هم اتفاقا صحبتی بود كه در آن جا شد با توجه به وضعیت آموزش و پرورش و مدارس دولتی و این كه شركت بچه ها در مدارس غیر انتفاعی هزینه‌ای بسیار سنگین بر دوش پدران خانواده می‌گذارد و این كه می‌دانیم و گفته می‌شود كه ذات و باطن هر بچه ای باید درست باشد، اگر محصلی را با این شرایط در مدارس دولتی ثبت نام كنیم در حقوق آن بچه اجحافی وارد شده است و ممكن است كه بچه دچار مخاطرات دیگری شود و یا به هر صورتی كه هست باید این بار از طرف خانوادهتحمل شود؟

 جواب: خب پاسخ به این مطلب خیلی روشن است و آن این كهالبته پدر و مادر نسبت به بچه تعهد دارند و نسبت به تربیت بچه وظیفه‌ای دارند و باید به آن وظیفه عمل بشود اما نكته ای كه در این جا هست این است كه خود تربیت پدر و مادر در محیط منزل و كیفیت ارتباط با آنها می‌تواند بسیاری از مشكلات را حل كند. با این كه خود ما در آن موقع مدارسی می‌رفتیم كه خب خاص بود در آن زمان، ولكن مرحوم والد ما نسبت به كیفیت آموزش ما بی‌اعتنا نبودند. من یادم است طفل بودم، غالب اوقات كه از مدرسه می‌آمدم به منزل، ایشان سوال می‌كردند كه خب معلم تو امروز چه گفت؟ سر درس چه گفت؟ سر كلاس چه گفت؟ دوستان شما كه [هستند؟] من حیث المجموع بدون این كه من خودم متوجه [شدم‌] ایشان نسبت به مسائلی كه در محیط مدرسه می‌گذشت اطلاع حاصل می‌كردند و [همچنین‌] از مطالبی كه در آن جا می‌گذشت. خودشان در محیط منزل برای ما صحبت می‌كردند و با ما كار می‌كردند. بسیاری از آناحادیثی را كه ما الان حفظ هستیم آن احادیثو مسائل اخلاقی بوده كه از زمان طفولیت یا حتی در زمان نوجوانی و اینها، ایشان خودشان به ما آنها را درس می‌دادند، مثلا فرض كنید كه در منزل ایشان به ما گلستان سعدی درس میدادند و ما را مكلف می‌كردند كهحفظ كنیم و خب ما آن حفظیاتی كه داریم از آن زمان [است‌] خلاصهایشان این طور نبود كه ما را رها كنند نسبت به مسائل، بلكه خودشان هم این را مدّ نظر داشتند، این یك مطلب.

 مطلب دیگر این كه خداوند بر طبق مقدورات و استعدادات افراد تكلیف كرده است، البته گذاشتن در مدرسه صحیح و سالم كه با توجه به شرایط امروز خب آن هم خیلی بعید به نظر می‌رسد حالا، مشكلاتی كه خب فعلا در این زمینه هست در همه جا هست منتهی خب كم و زیاد دارد ولی علی كل حال گذاشتن در یك همچنین مدارسی اگر در شرایط خانواده باشدخب چه بهتر است كه انجام بشود و الا خداوند بر حسب استطاعت و مقدورات هر شخص تكلیف را تعیین كرده است. این طور هم‌

 نیست كه باید به هر كیفیتی و به هر مشقتی این مسئله انجام بگیرد.

 سؤال: یكی از اقوام بنده است كه قبل از این كه حتی به منزل ما هم تلفن بزند متوجه می‌شوم كه چه كسی هست و قبل از این كه گوشی تلفن را بردارم حالت اضطراب به من دست می‌دهد و وقتی با او صحبت می‌كنم و یا حتی او را می‌بینیم این حالت به من دست می‌دهد و حتی ممكناست بر اثر این حالت با نزدیك ترین فرد به خودم هم دعوا كنم و كلا این فرد آدمی‌است كنایه گو كه دل انسان را می‌شكند لطفا بگویید كه با این فرد كنایه گو یا افراد كنایه گویی از این قبیل، انسان چه باید رفتاری داشته باشد كه به روحش لطمه وارد نشود؟

 جواب: البته این یك مسئله‌عام البلوایی است و همه كم و بیش به این مسئله مبتلا هستندو خب طبعا افرادی كه در دور و بر انسان هستند همه افرادی نیستند كه به یك كیفیت فرهنگی و به یك مقدار از ادب و متانت و شرایط فرهنگی مناسب [باشند.] در این گونه موارد اگرانسان اضطرار دارد برای صحبت كردن، بهتر است كه فقط گوش خود را بسپارد نه قلب خود را و فرض كند كه یك صوتی را می‌شنوداما اگر بخواهد دل و قلب خود را متوجه كند برای او ایراد پیدا می‌شود. واین مسئله فقط اختصاص به تلفن و صحبتها و مكالمات ندارد بلكه این یك دستور سلوكی است كه به كیفیت مراقبه انسان برمیگردد. فرض كنید كه در یك مجلسی شما شركت می‌كنید و می‌بینید در این مجلس حرفهای غیر صحیح و غیر مناسبی زده می‌شود آیا باید بروید به هر چه كه زده می‌شود گوش كنید؟ نخیر! شما می‌توانید بنشینید و فكر خودتان را به جای دیگر ببرید و مشغول ذكر شوید یا این كه فرض كنید كه صرفا به بعضی از جملات اكتفا كنید و قبل از این كه وارد آن مجلس شوید یك قدری تأمل كنید و بر نفس خود مسلط شوید و خود را به چهره دیگری درآورید و شخصیت دیگری از خود بسازید. با شخصیت جدید وارد آن مجلس شوید مسائل و جوّ آن مجلس چندان نمی‌تواند بر ما تأثیر بگذارد، این اصلا یكی از دستورات سلوكی و مراقبه است كه راجع به این قضیه بعدها در همین جلسات عنوان توضیح خواهم داد.

 سؤال: در بعضی از مواقع احساس می‌كنم لوازم خانه از قبیل مبلمان یا تابلو به حركت درمی‌آید و یا باز می‌شود، این یك اشتباه است؟

 جواب: البته نه! این اشتباه نیست این یك حالت روحی است كه برای انسان در بعضی از موارد پیدا می‌شود و انسان نباید توجه كند. یك مرتبه ضعیف است از جاذبه های جلالیه پروردگار.

 سؤال: شبستری در گلشن راز می‌گوید تن تو چون زمین بر آسمان است/ حواست انجم و خورشید جان است/ تنت در وقت مردن از ندامت/ بلرزدچون زمین روز قیامت. خب چه سوالات‌

 خیلی ....، این سوالات در شأن ما نیست كه ما به آن پاسخ بدهیم و خود شبستری را می‌خواهد كه بیاید به این مطالب جواب بدهد. و تمام حالات قیامت را در وقت احتضار در وجود ما بیان می‌كند و آن را مطابق احوال قیامت صغری با قیامت كبری می‌داند. آیا حالت نزع، قیامت صغری است؟ و یا قیامت صغری بعد از عالم برزخ است؟ توضیح بفرمایید.

 جواب: حالت نزع همان قیامت صغری است كه با عالم برزخ شروع می‌شود و انسان وارد قیامت صغری می‌شود در حالتی كه هنوز در عالم برزخ و مثال، آن تجرد برای انسان حاصل نمی‌شود پس بنابراین حركت از دنیا به قیامت حركت به قیامت صغری است و حركت از عالم برزخ به عالم حساب و كتاب، آن همان مرتبه قیامت كبری است.

 سؤال: آیا ما اجازه ضبط سخنرانی جنابعالی را داریم؟ جواب: بنده راجع به این مسائل چندان چیزی ندارم البته یك مطلبی را قبلا عرض كرده بودم خدمت رفقا و دوستان كه خب نوارهایی كه این جا آورده می‌شود ضبط هایی كه این جا آورده می‌شود، اینها سر و صدا می‌كند و ممكن است برای افراد موجب حواس پرتی باشد و بهتر است كه هر چه بهتر اذهان، در موقع این مطالب آرامتر باشد و حتی بعضی از رفقا و دوستان كه ما در وسیله آنها جایی می‌رویم وقتی كه سؤالی می‌خواهند بكنند به ایشان می‌گویم كه اگر سوالتان احتیاج به جواب مفصل دارد من در موقع حركت جواب نمی‌دهم زیرا ذهن باید كاملا مواظب باشد اگر نه! سوال سوال شرعی است خب او اشكالی ندارد. به طور كلی مطالبی كه صحبت می‌شود اینها بسیار دقیق و حساس است و اگر آن چنان توجه كافی نشود ممكن است كه عبارت به نحو دیگری قرار بگیرد. چطور این كه دیده شده مثلا فرض كنید كه بنده صحبتی كردم و بعد درست برخلاف او می‌بینم مطرح شده است. این برای آن عدم توجه كافی است. بله اگر وسیله‌ای باشد كه به هیچ وجه باعث التفات ذهن نشود او اشكالی نشود اگر همه هم از این وسایل داشته باشند و بخواهندضبط كنند این مانعی از این نقطه نظر وجود ندارد، فقط به جهت این بوده كه سر و صدا موجب حواست پرتی نشود

 سؤال: آیا خواندن نماز و عبادات اگر روح نداشته باشد باز هم انسان را می‌سازد و یا فقط رفع تكلیف است؟ خصوصا مسئله عادت و ملكه شدن، و فرق این دو را بفرمایید.

 جواب: نمازها و عبادات باید بر اساس تقرب و فهم و درایت باشد و هر مقدار كه فهم بیشتر است آن عبادت تأثیرش بیشتر است و به هر مقدار كه نیت خالصتر باشد آن عبادت اثر بیشتری دارد، حضور هر مقدار كه بیشتر باشد اثر آن عبادت طبعا بیشتر است. عبادتی كه از روی لغلغه‌لسان باشد

 ذكری كه از روی لغلغه‌لسان باشد به فرمایش مرحوم آقای حداد چندان اثری ندارد بلكه ذكر باید با توجه به معنا و التفات به خود مذكور باشد و یا به عبارت خیلی دقیقتر به ذاكر باشد. راجع به عبادات، این عبادات اگر خلوص نیت در آن قوی باشد و حضور در آن بیشتر باشد این اثرات خاص به خودش را كم كم بر نفس وارد می‌كند.

 برای این منظور بهتر است كه مثلا در نماز، فورا بعد از وضو گرفتن وارد در نماز نشویم، بیاییم چند دقیقه بنشینیم در سجاده بنشینیم حواس خود را از این طرف و آن طرف جمع كنیم و به حقیقت توحید و پرودگار كه سمت و جهت ندارد معطوف كنیم و حضور حضرت حق را در همه جهات و حتی در وجود خود احساس كنیم و تصور كنیم كه داریم با خود صحبت می‌كنیم یعنی آن خدایی كه برای او داریم عبادت می‌كنیم آن خدایی نیست جدای از ما كه در مقابل ما قرار گرفته است، آن خدایی است كه در وجود خود ما هم هست. پس وقتی كه داریم ایاك نعبد می‌گوییم انگار درواقع داریم به خودمان خطاب می‌كنیم و خودمان را مخاطب قرار می‌دهیم برای این ایاك نعبد، چون حضرت حق در وجود خود ما هم در این جا تجلی كرده است تا این كه این معنا تثبیت شود در قلب و به صورت ملكه درآید.

 سؤال: اگر استطاعت رفتن به مكه را نداشته باشیم در حالی كه می‌دانیم ....، متوجه نشدم این عبارت را نفهمیدم اگر از دوستان كسی این مطلب را نوشتند بعدا توضیح دهند.

 سؤال: اگر پولی فراهم شد، به كربلا و حج عمره برویممناسبتر است یا اینكه صبر كنیم به حج تمتع برویم؟ اگر چند سالی صبر كنیم تا پولمان به حد كفایت برسد ان وقت اگر اجل به سراغمان آمد نعمت همه را از دست خواهیم داد؟ لطفا بفرمایید چه باید كرد؟

 جواب: در حج آن چه كه هست مسئله استطاعت است و باید استطاعت حاصل شود تا این كه انسان به مكه مشرف شود. اگر انسان احساس می‌كند كه به زودی یعنی در عرض یكی یا دو یا سه سال استطاعت برای او به واسطه جمع كردن مال حاصل می‌شود باید از الان این مال را جمع كند، یك وقت اشتباه نكنیم خیال نكنیم كه آن سالی كه انسان مكه می‌رود همان سال باید انسان مستطیع باشد، استطاعت در افراد مختلف است در بعضی ها همان سال استطاعت حاصل می‌شود و باید همان سال بروند ولی برای بعضی همان سال حاصل نمی‌شود باید دو یا سه سال صبر كنند تا این كه آن مالشان به آن حدّ برسد. باید آن شخص از الان به پس انداز مال خود بپردازد تا این كه به آن حد استطاعت برسد و به مكه برود. اگر دید نه! به این زودی مستطیع نمی‌شود و می‌تواند با این مال به سفر كربلا برود، رفتن‌

 به سفر كربلا مانعی ندارد.

 سؤال: درخیلی از مكانها با مانتو و روسری كاملا پوشیده شركت می‌كنیم ولی چادر بر سر نداریم آیا اشكال دارد؟

 جواب: نخیر هیچ اشكال ندارد. آن چه كه هست مسئله‌حجاب اسلامی‌است حجاب اسلامی‌چادر نیست. حجاب اسلامی‌عبارت است از پوششی كه حجم بدنزن در آن پوشش محفوظ باشد و چادر یكی از این پوششها است البته از دیدگاه بنده، خود مانتویی كه بتواند حجم را بپوشانداز چادر حتی بهتر است چون زن می‌تواند كاملا آزاد باشد و راحت باشد و این دست و پاگیری كه برای چادر هست برای او طبعا وجود ندارد و به نظر می‌رسد كه این مطلب را برای آن جلسه كه برای خانمها در قم است عرض كردم. نمی‌دانم دوستان و رفقا این نوارها به دستشان رسیده یا نه؟ در آن جا مفصلا به این مسئله پرداختم كه آن چه كه در شرع هست این است كه زن محفوظ باشد. از نقطه نظر حجم بدن نباید ..... مانتو اگر یك مانتویی باشد كه حجم بدن را نشان بدهد حرام است و همین طور اگر مانتویی باشد كه از نظر رنگ، جلب توجه بكند حرام است.

 این دو مطلب اگر رعایت شود اولا حجم به یك نحوه باشد كه مشخص نباشد و الا در چادر هم این حجم معمولی پیدا است این مقدار اشكالی ندارد منظور آن كیفیتی است كه خب جلب توجه می‌كند. اگر این طور باشد آن هیچ اشكالی ندارد نه شرعا و نه سلوكا هیچ مانعی برای او وجود ندارد. خیلی از دوستان ما هستند در كشورهای عربی یا در خارج در سایر ممالكخارجی غیر از كشورهای عربی، اینها از بنده كه سوال كردند بنده همین پاسخ را دادم و آنها هم به همین كیفیت هستند و بنده هم در این ارتباطها و ملاقاتها با همین پوششها و با همین حجابها هم ملاقات می‌كنم و از این نقطه نظر هیچ منعی برای این مسئله وجود ندارد. نظر مرحوم آقا رضوان اللَه علیه هم بر همین قضیه بوده است‌

 سؤال: معنای این روایت كه فرمودند اگر فقر از یك در وارد شود ایمان از در دیگر خارج می‌شود چیست؟ آیا اثر طبیعی فقر بی ایمانی است وجزو لاینفك آن به شمار می‌رود كه همه روزه مردم به این استنداد می‌كنند و دزدی و سرقت و دیگر اعمال شنیع و زشت را توجیه می‌كنند ... یا خیر؟

 جواب: البته این روایت، روایتی صحیح است و مطابق با استعدادهای افراد این روایت بیان شده است البته از آن جایی كه درجات ایمان مختلفو متفاوت است بعضی افراد هستند طبعا فقر را ممكن است با نهایت شدت تحمل كنند بدون این كه كمترین خمی‌بر ابرو وارد كنند و این را بپذیرند و هیچ برای آنها مشكلی به وجود نیاید ولی خب خیلی از افراد هستندكه اغلبیت و اكثریت افراد جامعه را این‌

 گونه افراد تشكیل می‌دهند، از این نقطه نظر خب چرا، فقر ممكن است موجب ظلات و لغزشهایی برای آنها بشود. ولی علی ای حال، آن شخصی كه مبادرت به عمل خلاف می‌كند باید متوجه باشد كه دقیقا در همان دامی‌افتاده است كه شیطان می‌خواهد. چون فقری كه انسان را به دزدی وادارد دزدی را برای انسانتصحیح نمی‌كند بلكه همان دزدی و سرقت و عمل خلاف در این جا دقیقا همان نقشه‌ای است كه شیطان می‌كشد و انسان باید توكل بر خدا كند و تحمل كند و خود را با افراد دیگر مقایسه كند و ناراحتی‌های دیگران را مدّ نظر بیاورد و خود را در ارتباط با این مسئله، مسئله خود را تفویض كند تا این كه خداوند هم تحمل او را بالا ببرد و هم چه بسا موجب تغییر و تحول در او بشود.

 خب دیگر به نظر می‌رسد كه یك قدری سخن طول كشید و رفقا و دوستان گرچه خب اگر سوال بشود پاسخ داده خواهد شد كه خستگی و ملالتی نبوده است ولی از آن جا كه دیگر نزدیك غروب است و بعضی‌ها از اماكن بعیده آمده‌اند در این جا، بهتر است كه سخن را در این جا تمام كنیم و ان‌شاءاللَه مطالب را برای جلسه بعد موكول كنیم، ان‌شاءاللَه.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد